

خدا جون سلام به روی ماهت...

قول می دهم



ناشر خیلی متفاوت کتاب های کودک و نوجوان!

هول می ده

کریستین دی | زهره خرمی

سرشناسه: دی، کریستین

Day, Christine

عنوان و نام پدیدآور: قول می‌دهم / نویسنده: کریستین دی؛ مترجم: زهره خرمی.

مشخصات نشر: تهران: نشر پرتقال، ۱۳۹۹.

مشخصات ظاهری: ۲۱۵ ص.؛ ۱۴/۵×۲۱/۵ س.م.

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۴۶۲-۸۶۶-۲

وضعیت فهرست‌نویسی: فیا

یادداشت: عنوان اصلی: I Can Make This Promise.

موضوع: داستان‌های کودکان (انگلیسی) -- قرن ۲۱ م.

موضوع: Children's stories, English -- 21st century

شناسای افزوده: خرمی، زهره، ۱۳۷۶ - ، مترجم

رده‌بندی کنگره: PZV/۱

رده‌بندی دیویی: ۸۲۳/۹۲

شماره کتاب‌شناسی ملی: ۶۰۹۵۲۷۰

۷۱۴۲۴۰۱



انتشارات پرتقال

قول می‌دهم

نویسنده: کریستین دی

مترجم: زهره خرمی

ویراستار ادبی: سحر کبریتی

ویراستار فنی: پری‌سا توکلی - سهیلا نظری

طراح جلد نسخه‌ی فارسی: حمیده سلیمانی

آماده‌سازی و صفحه‌آرایی: آتلیه‌ی پرتقال / سجاد قربانی

مشاور فنی چاپ: حسن مستقیمی

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۴۶۲-۸۶۶-۲

نوبت چاپ: اول - ۹۹

تیراژ: ۱۰۰۰ نسخه

لیتوگرافی، چاپ و صحافی: شادرنگ

قیمت: ۴۳۰۰۰ تومان



۳۰۰۰۶۳۵۶۴



۰۲۱-۶۳۵۶۴



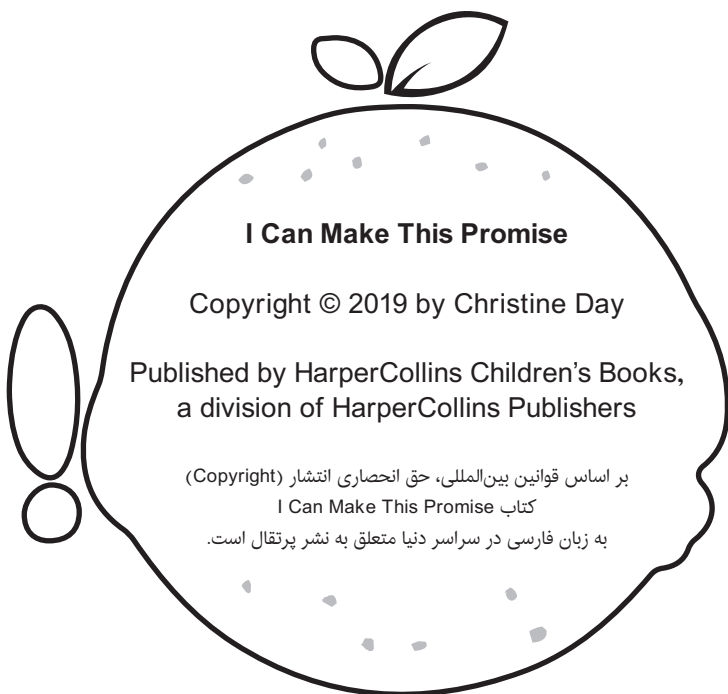
www.porteghaal.com



kids@porteghaal.com

تقدیم به مادرها و مادر بزرگ‌هایی که قبل از من زیسته‌اند.
ک.د

به کودکانی که در رؤیای یافتن «خانه» هستند.
ز.خ



I Can Make This Promise

Copyright © 2019 by Christine Day

Published by HarperCollins Children's Books,
a division of HarperCollins Publishers

بر اساس قوانین بین‌المللی، حق انحصاری انتشار (Copyright)

کتاب I Can Make This Promise

به زبان فارسی در سراسر دنیا متعلق به نشر پرتقال است.

مقدمه

اهل کجایی؟

قبل از اینکه به مهدکودک بروم، هیچ وقت فکر نمی کردم با دیگران «متفاوت» هستم.

میزهای گرد و شل وول و صندلی های پلاستیکی مهدکودک با پایه های فلزی براقشان را خوب یادم است. کتاب ها و عروسک های پوشالی را گوشه ی اتاق مخصوص کتاب خوانی، دور درختی مصنوعی چیده بودند. آویزهای سقفی به شکل ابر و قطره های کاغذی اش با نخ در هوا معلق بودند. خورشیدی به رنگ زرد روشن روی دیوار نقاشی کرده بودند. الفبا را با حروف بزرگ یکی یکی به رنگ های رنگین کمان نوشته بودند.

انگار به همین زودی هم کلاسی هایم همدیگر را شناخته بودند. باهم حرف می زدند، می خندیدند و جیغ و داد می کردند. من یکی از قد بلندترین بچه های کلاس بودم ولی حس می کردم نامرئی ام. نمی دانستم چطور خودم را قاتی گفت وگوها و سروصداهایشان کنم. حتی نمی دانستم از ته دل می خواهم این کار را بکنم یا نه.

خانم و سپوچی^۱ من را دید که پشت در کلاس می پلکیدم. تندوتیز به طرفم آمد و جلوی من روی زانوهایش نشست. لبخند که زد، دندان های صاف و

1. Vespucci

سفیدش نمایان شد. من را یاد شاهزاده‌ی افسانه‌ها می‌انداخت. صدایش شبیه آهنگی شیرین و موهایش مثل نخ‌های طلا بود. در خیالاتم او را تصور می‌کردم که لالایی می‌خواند و بچه‌آهوها و پرنده‌های آبی را که به تماشایش نشسته‌اند، می‌خواباند.

«سلام، ایدث.»

کمی جا خوردم ولی بعد یادم آمد که برچسب اسم دارم. روی بند دور گردنم، اسم مدرسه را نوشته بودند و روی کاغذ مربعی چسبیده به آن نوشته بودند: ایدث و کنارش هم تصویر یک اسفرو^۱ کشیده شده بود. الف مثل اسفرو؛ الف مثل ایدث.

«وای!» معلم به صورتم خیره مانده بود و لبخندش پهن و پهن‌تر می‌شد.

«تو چی هستی؟»

گفتم: «من ادی هستم.»

«اوه، ادی؟ دوست داری این جوری صدات کنیم؟ اهل کجایی عزیزم؟ چه

دختر خوشگلی هستی!»

«ما تو سیاتل^۲ زندگی می‌کنیم.»

«آره، درسته ولی اصالتاً اهل کجایی؟»

«سیاتل؟!»

خانم وسیپوچی خندید ولی من نمی‌دانستم کجای حرفم خنده‌دار بود.

«می‌دونی پدر و مادرت قبل از اینکه بیان اینجا، کجا زندگی می‌کردن؟»

سؤال‌هایش من را به وحشت انداخت. این اولین امتحان من توی مهدکودک

بود و من یک‌جورهایی داشتم مردود می‌شدم. نمی‌توانستم حرف بزنم. سؤالش

را نمی‌فهمیدم. نمی‌دانستم از من چه چیزی می‌خواهد.

از آن روز به بعد، این سؤال را زیاد شنیده‌ام: «چی هستی؟ اهل کجایی؟»

۱. نوعی پرنده

چی هستم؟

پدرم آمریکایی است و مادرم آمریکایی بومی. در اصل، رگ‌وریشه‌ی پدرم به آلمان، انگلیس و ولز^۱ برمی‌گردد ولی من هیچ‌وقت این موضوع را به کسی نمی‌گویم چون بیشتر شبیه خالی‌بندی است. من هرگز این جاها را ندیده‌ام و چیز زیادی هم درباره‌شان نمی‌دانم. حتی نمی‌دانم دقیقاً کجای قاره‌ی اروپا هستند. برای همین، فقط می‌گویم پدرم آمریکایی است. همیشه همین کافی است چون هیچ‌وقت کسی درباره‌ی او چیز دیگری نمی‌پرسد؛ همه یک‌راست می‌روند سراغ مادرم. می‌خواهند بدانند که بومی بودن یعنی چه. از من می‌پرسند اهل کدام قبیله‌ام. می‌دانم گوشت بوفالو چه مزه‌ای است یا نه. درباره‌ی باورهای معنوی‌ام و میزان اصالت خونم سؤال می‌پرسند. و جواب من همیشه یکی است: «درست نمی‌دونم. مامانم فرزندخونده بوده.»

1. Wales